

تلخ و شیرین یک طلبه

● نیره رضایی مطلق

روحانی سعی دارد نگاه شفاف‌تری از این قشر به جامعه ترسیم کند. حتی فیلم تلاش می‌کند بر برخی باورهای نادرست جامعه در خصوص روحانیت انگشت بگذارد (صحنه‌هایی مانند تأکید پرستار بیمارستان به سیدرضا که با لباس روحانیت، می‌توانی خیلی کارها را انجام دهی و یا عدم تمایل فرزند سیدرضا از همراهی پدرش تا مدرسه در روزهایی که وی ملبس به لباس روحانیت است و اصرار به همراهی‌اش در روزهایی که لباس شخصی پوشیده و...) با این حال اسعدیان تلاش می‌کند که بگوید این گروه از جامعه نیز مانند بقیه دچار مشکلات روزمره در زندگی شخصی، کاری، اجتماعی، تأمین معاش و غیره هستند و به نوعی تافته جدا بافته نیستند. همین مسئله است که مضمون کاملاً دینی فیلم را به صراحت و به شکلی کاملاً جذاب، در عین حال بی‌پیرایه و تأثیرگذار منتقل می‌کند.

اما نکته ظریفی که به آن حتماً باید توجه کرد رابطه عاشقانه بین این دو نفر است. فیلم بدون اینکه از کلیشه‌های رایج برای نشان دادن عشق و علاقه یک زن و مرد به هم استفاده کند، سرشار از رفتارهای عاشقانه است. اتفاقی که به ندرت در سینما می‌افتد و به محض نمایش عشق میان دو نفر گلشیر رایج و گل درشت خود را به قصه تحمیل می‌کند اما کارگردان طلا و مس به شکل ظریفی از همه این کلیشه‌ها دور می‌شود و ما با روایت واقعی از روابط زن و شوهری روبه‌رو می‌شویم که گرچه جوانند اما شبیه زوج‌های جوانی نیستند که تا به حال دیده‌ایم. به طور مثال می‌توان به سکانسی که سیدرضا برای اولین بار ملبس به لباس روحانیت می‌شود اشاره کرد که چگونه برای تصویر کردن عشق زن به همسرش، کارگردان

سید در منزل و درگیری‌های او با فرزندان کوچکش و نوع رابطه با دخترش به آرامی شخصیت طلبه جوان را به بیننده نشان می‌دهد و همانگونه که سید با زوایای شخصیتی زهرا سادات آشنا می‌شود بیننده نیز به روح بزرگ این زن پی می‌برد. سید روحانی‌ای که در طلب آموختن درس اخلاق از استاد بزرگ اخلاق رنج سفر و زندگی در تهران را بر خود هموار کرده است که به این خواسته‌اش برسد در نبود زهرا به وجود روح جاری او در زندگی‌اش می‌رسد کم‌کم می‌فهمد که همسرش در تمام سال‌های زندگی در کنارش بوده و با فداکاری‌های خاص که تنها از یک زن بر می‌آید او و زندگی‌اش را حمایت کرده است و حالا با مرضی او همه چیز کم‌کم برای سید آشکار می‌شود و همین اتفاق او را به آنچه استاد می‌گفت نزدیک‌تر می‌کند. او رفته رفته با گذر از مشکلات زندگی و توجه کردن به مشکل دیگران به اخلاق عملی می‌رسد و ما می‌دانیم که تمام بحث‌های نظری در اخلاق برای رسیدن به اخلاق عملی است و اخلاق عملی مرتب‌ای بالاتر دارد. و به همین دلیل است که رفته رفته در می‌یابد آنچه را که در درس جست‌وجو می‌کند در زندگی هم می‌تواند بیابد. در واقع طلا و مس در دسته فیلم‌هایی قرار می‌گیرد که به نوعی قصد نمایش زندگی قشر خاصی از جامعه را دارد و البته برخلاف انتظار آنها را تافته جدا شده‌ای نمی‌بیند. داستان و ساختار فیلم در برخی لحظات بیننده را به یاد فیلم‌های ارزشمندی چون: «زیر نور ماه»، «فرش باد» و حتی «مارمولک» می‌اندازد و این یادآوری زمانی پررنگ‌تر می‌شود که به خاطر می‌آوریم تهیه‌کننده «زیر نور ماه» و «مارمولک» هم منوچهر محمدی بوده است کسی که گویی با انتخاب سوژه‌های خاص از میان قشر

زندگی و نمایش هر چه که در زندگی رخ می‌دهد بدون اینکه حس کنی دوربین دنبال آدم‌ها و به فکر شکار لحظه‌های ناب است شاید همه آن چیزی باشد که یک کارگردان موفق شود در پرده سینما ثبت کند. این همان اتفاقی است که در آخرین اثر همایون اسعدیان افتاد اگر با کمی پیشینه از کارگردانی که آثار موفق‌تری در تلویزیون داشته و سینماگر شناخته شده‌ای است به دیدن طلا و مس بروی شاید اولین چیز غافلگیری مخاطب باشد. چرا که طلا و مس توانایی کارگردانش را در روایت روان اثر به شدت به رخ می‌کشد و حقیقت تلخی را به زیبایی در مقابل دیدگان بیننده منعکس می‌کند. «طلا و مس» بی‌تکلف است و همین بی‌تکلفی و سادگی در روایت، بازی‌ها و حتی قاب‌های تصویر می‌گذارش باورش کنیم. فکر می‌کنید اولین کلمه‌ای که بعد از دیدن طلا و مس به ذهنتان می‌رسد چیست؟ بی‌شک ترسیم خود زندگی با همه دردها و لذت‌هایش و از همه مهم‌تر کلمه سادگی، سادگی زن و شوهر جوانی که شهرشان - مشهد - را برای درس طلبگی خواندن مرد رها کرده‌اند و به تهران آمده‌اند. یک قصه عادی درباره مرد جوان طلبه - بهروز شعبی یا همان سلمان، پسر حاج کاظم در اژانس شیشه‌ای - و زن خانه‌دار - نگار جواهریان - که با دو بچه کوچک مشغول زندگی‌اند. اما این زندگی ساده با گزگز کردن دست و کشیده شدن پای زن تغییر می‌کند یک درام لازم است که به این قصه جان بدهد و آن درام بیماری ام‌اسی است که زن می‌گیرد. طلبه جوان که تا دیروز همسرش را فقط به عنوان زن خانه به یاد می‌آورد حالا باید با بیماری همسرش و فرزندان کوچکی که به مادر احتیاج دارند کنار بیاید. در واقع قرار گرفتن آقا

روابط زهرا سادات و همسرش بیشتر شبیه مهربانی‌هایی است که در زندگی وجود دارد. **مهربانی‌ها** و عشقی که هیچ وقت به زبان نمی‌آید تا **ارزشش کم** شود

قدر نگاه‌های مؤثر را می‌داند. در نگاه مهرورزانه زهرا سادات، عشقی نجیب و شرقی را بر پرده نقره‌ای متبلور می‌سازد. اینجاست که مخاطب متوجه می‌شود که روابط زهرا سادات و همسرش بیشتر شبیه مهربانی‌هایی است که در زندگی وجود دارد. مهربانی‌ها و عشقی که هیچ‌وقت به زبان نمی‌آید تا ارزشش کم شود و بی‌شک همین به زبان نیاوردن‌ها روی تمام قصه نفوذ می‌کند و به

جرات برای اولین بار یک عشق از یک جنس ناب و ساده بین یک زن و شوهر را به مخاطب نمایش می‌دهد. در واقع عشق میان آقا سید و زهرا سادات آنچنان درگیرمان می‌کند که با هر زمین خوردن زهرا سادات که ام اس دست‌ها و پاهایش را سست کرده، قلبمان فشرده می‌شود. بیماری‌ام اس مثل هیولایی بالای سر این عشق می‌ایستد و هر لحظه دیدن ناتوانی زن و تلاش مرد برای اثبات دوست داشتن‌اش مارا با خود درگیر می‌کند، برای درد شخصیت‌هایش بی‌رودربایستی اشکمان دربیاید و سادگی زن و شوهر جوان از خاطرمان نرود. در واقع ساختار فیلمنامه به گونه‌ای است که مخاطب دوست دارد لحظه به لحظه تا انتهای داستان این دو نفر را همراهی کند. پایان غیر کلیشه‌ای فیلم و دوری از موضوعاتی همچون وقوع معجزه و نظایر آن در فیلم به تماشاکر اطمینان می‌دهد که به یقین و با تلخی زهره سادات همسر سیدرضا در نهایت، به دلیل گسترش بیماری ام‌اس فلج می‌شود این واقعیت زندگی است و قرار نیست از تلخی‌های زندگی برای جلب نظر مخاطب فرار کنیم اما این که سیدرضا معنای تازه‌ای از زندگی را درک می‌کند و به تعریف جدیدی از عشق می‌رسد، از نکات

ارزشمند فیلم است که اوج آن را در صحنه پایانی شاهد هستیم. جایی که سیدرضا بعد از نصیحت پرستار بیمارستان بر غرور کاذب و شاید تعصبات خشک و سنتی خود بر می‌آید و جمله دوستت دارم را روبه‌روی همسرش و در مقابل چشمانش خطاب به او بر زبان می‌آورد و عشق پاک این دو را در نهایت ترسیم می‌کند.

سواى اینها فیلم سرشار از سکانس‌های بدیع و به یادماندنی است. سکانس‌های نرسیدن سید به کلاس درس اخلاق و آمیختن زندگی و درس‌اش با هم زمانی که مجبور است پسرش را هم به حوزه ببرد که البته طبق معمول با قضاوت دیگران روبه‌رو می‌شود اما سیدی که حالا سختی‌های زندگی او را آبدیده کرده بی‌اهمیت به این قضاوت‌ها همچنان که تغییر می‌کند به دنبال طلب علم است. در اولین نرسیدن به کلاس هنوز زمانی که سید در گیرودار آبدیده شدن است یادداشت برداشتن از حرف‌های حاج‌رحیم استاد اخلاق برایش مهم است. گوش دادن به حرف‌های استاد و جنبه‌های صوری آموختن علم وجه نمادین این بخش است اما در گذر تحمل مشکلات که با نگهداری از بچه‌ها، آشپزی کردن و بافتن قالی آمیخته می‌شود ما با تحولی دیگر روبه‌رو می‌شویم. سکانس حضور سیدرضا در کلاس درس استاد که باز هم بیرون در نشسته است اما این بار اولین شرط اخلاق یعنی جفت کردن کفش شاگردان و دستمال کشیدن بر خاک نعلین استاد، را تمرین می‌کند. صدای حاج‌رحیم استاد اخلاق صدایی مهربان و تأثیرگذار که از معنویت می‌گوید و پر از پیام‌های اخلاقی است ولی تماشاکر آنها را شعاری نمی‌بیند چون مسیر تحول سید در طول فیلم به درستی طی شده و این صدا روی تصاویری قرار گرفته که حاصل نگاهی هنرمندانه است. این اتفاق خصوصاً زمانی رخ می‌دهد که طلبه‌ای می‌خواهد وارد کلاس شود کفش‌هایش را از پا در می‌آورد. سیدرضا گرد و غبار کفش‌ها را پاک می‌کند و بعد شروع به مرتب کردن باقی کفش‌ها می‌کند؛ این پلان زیبا و حساس به ظاهر ساده است ولی به شدت دقیق و هوشمندانه و سینمایی تصویر شده است جمله پایانی استاد نیز جان کلام تحول سید را نمایان می‌کند: هر چه مبتلاتر، مقرب‌تر و این همان حکایت سید و زندگی پر ابتلا و البته روزمره‌ای است که پایانش برای ما مشخص است ولی طعم عشق آن را قابل تحمل‌تر می‌کند.

نکته دیگر بازی‌های خوب و مؤثر در «طلا و مس» است هر چند اسعدیان به عمد از وجود سوپرستارها بهره نبرده (همان کاری که در فیلم زیر نور ماه، رضا میرکریمی انجام داد) تا نتیجه کار باورپذیرتر و لذت‌بخش شود این اتفاق حتی در فیلمبرداری و طراحی صحنه هم خودش را نشان داده است. و به همین دلیل طراحی صحنه فضاها را باورپذیرتر و

نزدیک به زندگی روزمره ساخته است. طلا و مس از منظری دیگر فیلم تهیه کننده هم است یعنی تهیه کننده در انتخاب فیلمنامه تا ترکیب بازیگران و جزئیات فنی دخالت داشته است در این میان منوچهر محمدی تهیه کننده این اثر که پیش از این با دو فیلم «زیر نور ماه» و فیلم مناقشه برانگیز «مارمولک» نشان داده که دغدغه به تصویر کشیدن مسائل قشر روحانی را دارد؛ از معدود تهیه کننده‌هایی است که ایده اصلی فیلم را به کارگردان داده و به یقین توانسته یک عشق نجیب شرقی را در سینما نشان بدهد.

از سوی دیگر می‌توان از منظر فیلمنامه نیز به «طلا و مس» هم توجه کرد چرا که فیلم در ساختار دراماتیک خود تلاش کرده تا تعادل را رعایت کند. وجود طعم خاصی از لحظات طنز، که لحظات ملودرام فیلم را تلطیف می‌کند در کنار لحظاتی از واقعیت‌های زندگی روزمره اجتماعی فیلمنامه این اثر را و به کرده است و از این منظر، فیلمی متعادل به حساب می‌آید ضمن این که ضرابهنگ خوب فیلم هم جبران بسیاری از لحظات غم‌انگیز فیلم را کرده است تا مخاطب را خسته نشود، این گونه است که فیلم تلاش می‌کند تا به ورطه افتادن در دام کلیشه‌های رایج چنین فیلم‌هایی گرفتار نشود و خوشبختانه از این گذر پرخطر، به سلامت عبور کرده و البته با توجه به نوع کارگردانی فیلم، می‌شد حدس زد که «طلا و مس» از زبانی پخته برخوردار باشد که در عین رساندن پیام خود، به گونه‌ای عمل کند که برخورنده نیز نباشد.

قدر مسلم سهم کارگردانی فیلم هم از بسیاری جهات محفوظ است همایون اسعدیان با درک درستی از فیلمنامه‌اش روبه‌روست. فیلم نامه که ماحصل طرح منوچهر محمدی و نگارش فرزند اوست در طول نگارش مدام تغییر کرده است و به نظر می‌آید حتی فیلمنامه نهایی نیز در حین برداشته‌های متعدد اسعدیان دچار تغییر شده است چرا که تمام تلاش اسعدیان به تصویر کشیدن زندگی بوده و بدیهی است که هر پلان و سکانس از فیلم باید در جریان زندگی قرار می‌گرفته است. مشخص است که اسعدیان به شدت به اثرش دل داده است. شاید به همین دلیل است که پریراه نباشد که بگوییم «طلا و مس» بیش از اینکه فیلم ایده و فیلمنامه باشد، فیلم اجراست و همین نقش کارگردان را در رسیدن به کیفیت قابل توجه فعلی برجسته کرده است. اگر در فیلم رابطه آدم‌ها ملموس از کار درآمده، و همه چیز و باورکردنی است، اگر عشق زهرا سادات به همسرش سیدرضا خوب درآمده و حتی در نیمه دوم فیلم، تلاش طلبه جوان برای سروسامان بخشیدن به زندگی‌ای که با بیماری ام‌اس همسر دچار چالش شده اشک در چشمان ما می‌آورد همه و همه به هنر کارگردانی اسعدیان باز می‌گردد.



هر چه مبتلاتر، مقرب‌تر و این همان حکایت سید و زندگی پر ابتلا و البته روزمره‌ای است که **پایانش** برای ما مشخص است ولی طعم **عشق** آن را قابل تحمل‌تر می‌کند